

## مفهوم آزادی

### پیام اخوان

باعث افتخار من است که فرصتی دست داده تا خلاصه‌ای از افکار خود را درباره معنای آزادی در اختیار شما قرار دهم. من مایلم به ویژه بر روی این موضوع تکیه کنم که چگونه درکی که ما از این آرمان در ذهن خود داریم، می‌تواند جامعه‌ی عادلانه‌ی را که ما برای وطن محبوب خود آرزو داریم، شکل دهد. و من مایلم بر روی نقشی که ما در این مراحل تغییر و تحول تاریخی داریم، نقشی که به اعتقاد ما بهائیان می‌تواند آینده‌ی باشکوهی را برای ایران به ارمغان آورد، تأمل و اندیشه کنیم.

ما همگی وقایع مهمی که به دنبال انتخابات جنجال برانگیز سال ۲۰۰۹ م اتفاق افتاد را به خاطر داریم. موجی از اعتراضات بی‌سابقه در خیابان‌های تهران و در دیگر شهرهای سراسر ایران به حرکت آمد. این به اصطلاح "جنبش سبز" در مقایسه با یک مناظره انتخاباتی، ابعاد به مراتب گسترده‌تری داشت. میلیون‌ها تن از شهروندان ایران از تمام گروه‌ها و طبقات، در ارتباط با آزادی به راه‌پیمایی پرداختند. با توجه به همبستگی بهائیان با تلاش مردم ایران برای رسیدن به جامعه‌ای عادل، و نیز اصل عدم مداخله در سیاست‌های تفرقه‌انگیز، این جریان، واقعه‌ی مهمی برای جامعه‌ی بهائی بود. در روز ۲۳ ژوئن ۲۰۰۹ م، معهد اعلی یک پیام تاریخی خطاب به احبای رنج‌دیده‌ی ایران صادر فرمود. در ببحوجه این صحنه‌های دلخراشِ خشونت علیه تظاهرکنندگان صلح طلب، پیام فوق این مطلب را خاطر نشان ساخت که: «مظالمی که طی سالیان دراز از طرق سازمان یافته و پنهان، بر بهائیان و دیگر شهروندان آن کشور وارد آمده، [در هفته‌های اخیر] در خیابان‌های ایران در مقابل انظار جهانیان نمایان گشته است». و بر این نکته تأکید نمود که: «اطمینان داریم که شما عزیزان در این ایام نیز به آن اصل اساسی آئین بهائی که هر نوع فعالیت سیاسی حزبی را بر مؤمنین و مؤسّسات خود شدیداً منع می‌کند با خلوص کامل تمسک خواهید جست». اما در این پیام به همان اندازه نیز تأکید فرمودند که: «البته در عین حال نمی‌توانید نسبت به مشکلاتی که گریبانگیر هموطنان عزیزتان است بی‌اعتنا باشید. استقامت در مقابل مشقّات و تضییقات بی‌شمار در طول

سال‌های متمادی شما را به خوبی آماده ساخته است که در حلقه خویشاوندان، دوستان، آشنایان، و همسایگان چون نمادی از ثبوت قد برافرازید و چون مشعلی فروزان نور امید و شفقت برافشانید». سپس در این پیام از بهائیان خواستند: «اطمینان به آینده درخشان ایران را در قلوبتان زنده نگاه دارید و بر این باور استوار مانید که سرانجام نور معرفت و دانائی غمام تیرهٔ جهل و نادانی را زائل خواهد ساخت، عدالت خواهی و انصاف طلبی مردم سبب خواهد شد که از چنگ تهمت و افترا رهائی یابند، و محبت و وداد بر نفرت و عناد چیره خواهد گشت». در این پیام به شهروندان ستم‌دیده ایران یادآور شدند که: «بهائیان ایران با سلوک و منش خود نشان داده‌اند که واکنش صحیح در مقابل ظلم، نه قبول خواسته‌های سرکوب‌گران است و نه پیروی از خوی و روش آنان. نفوسی که گرفتار جور و ستم هستند، می‌توانند با اتکاء به قدرتی درونی که روح انسان را از آسیب کینه و نفرت محفوظ می‌دارد و موجب تداوم رفتار منطقی و اخلاقی می‌شود، و رای ظلم و عدوان بنگرند و بر آن فائق آیند».

مطلبی که من می‌خواهم امروز با شما در میان بگذارم این است که چگونه می‌توان در مواجهه با ظلم و ستم آشکار بدون تقلید و پیروی از روش و رفتار ستمگران برای رسیدن به آزادی تلاش کرد؟ چگونه می‌توانیم در ذهن خود مفهومی از آزادی داشته باشیم که صرفاً انتقال قدرت از یک گروه رهبران سیاسی به گروهی دیگر نباشد بلکه رهائی جامعه را از چنگال نفرت و خشونت میسر سازد؟

در تاریخ مدرن، آزادی یکی از آرمان‌های بنیادین بوده است. رهائی از بردگی، آزاد شدن از سلطهٔ استعمار، پیروزی دموکراسی بر استبداد، تمام اینها آزادی را شعار و عامل وحدت خود قرار داده‌اند. آزادی در آشکارترین مفهوم خود همان عدم ظلم و تعدی است. آزادی همانا رهائی از بردگی است، رهائی از سلطهٔ استعمار، و استبداد و امثالهم. و آزادی یک کمال مطلوب محسوب می‌شود زیرا با مفهومی که ما از شأن و مقام انسان داریم تطابق دارد. این آزادی فرضیهٔ فلسفی اصلی در اعلامیهٔ جهانی حقوق بشر می‌باشد که در سال ۱۹۴۸ م توسط سازمان ملل متحد به تصویب رسید. دیباچهٔ آن با شناسائی «حیثیت و کرامت ذاتی تمام اعضای خانوادهٔ بشری و حقوق برابر و سلب ناپذیر آنان که اساس آزادی عدالت و صلح در جهان است»، آغاز می‌گردد. به عبارت دیگر، مقصد از آزادی و به رسمیت شناختن آن به عنوان یک حق اساسی بشری در حقوق بین‌الملل محافظت از شأن و مقام انسان است. و این مسؤولیت دولت می‌باشد که از طریق قوانین و

مؤسساتش چنین حقوقی را به رسمیت شناخته و از آن محافظت نماید. اما این که ما درباره نقش شخصی خود در نیل به تغییرات هدفمند به هنگام مواجهه با ظلم و ستم، تفکر و تعمق کنیم کافی است؟ یا باید کاوش خود را عمیق‌تر کنیم تا ریشه‌های اخلاقی و معنوی شأن و کرامت انسانی را بیابیم؟ اگر چنین است ظهورات و بروزات سیاسی مناسب برای یک چنین درک عمیق‌تری چیست؟ چگونه می‌توانیم بدون تکرار همان الگوهای تفرقه‌آمیز نفرت و خشونت که دیر زمانی است ملت ما را مبتلا ساخته برای عدالت بجنگیم؟

برای پاسخ به این پرسش‌ها، ممکن است مفید باشد که مفهوم مرسوم و متداول آزادی را از دیدگاه سیاسی به طور خلاصه مورد بررسی قرار دهیم. یک نمونه ریشه فلسفی مفهوم مدرن آزادی، فیلسوف برجسته انگلیسی قرن نوزدهم به نام جان استوارت میل John Stuart Mill می‌باشد. وی در کتاب نافذ خود به نام "در راه آزادی" که در سال ۱۸۶۹ م منتشر گردید توضیح داد که: «تنها هدفی که به خاطر آن می‌توان بر هر یک از اعضاء جامعه متمدن علی‌رغم میل وی به حق اعمال قدرت نمود، پیشگیری از وارد آمدن آسیب به دیگران است». وی ادامه می‌دهد که: «خیر و صلاح خود شخص چه جسمی و چه روحی، دلیل کافی برای توجیه این اقدام نیست ... زیرا که شخص بر خود بر جسم خود و بر ذهن خود تسلط دارد».

این نوع برداشت از آزادی به معنای خود مختار بودن شخص است. و در رابطه میان دولت و شهروند به "اصل آسیب" معروف شده. این یک رویکرد سودجویانه و خردگرایانه به نظم سیاسی بود و سرخوردگی فلاسفه عصر روشنگری را نسبت به عقاید و مؤسسات مذهبی قهرانی منعکس می‌ساخت. این متفکران با جرم تلقی کردن اعمالی که بر اساس ارزش‌های مذهبی آزمون گذشته غیر اخلاقی محسوب می‌شد مخالف بودند. این موضع بدون اختلاف نظر نبود، یک نمونه آن، انگلستان قدیم و خشک اندیش بود. زمان کوتاهی پس از انتشار کتاب میل در سال ۱۸۶۹ م حقوقدان برجسته انگلیسی به نام سر جیمز استفن Sir James F. Stephan در سال ۱۸۷۴ م در پاسخ به میل، اثر خود به نام "آزادی، برابری، برادری" را منتشر نمود. وی برخلاف میل با هرگونه محدود ساختن قدرت دولت در اعمال اخلاقیات مخالف بود. او این بحث معروف را مطرح می‌ساخت که: «اعمال شرارت آمیزی وجود دارد که به حدی شنیع و غیر قابل توجیه است که جدا از محافظت‌های شخصی باید تا آنجا که ممکن است و به هر قیمتی که برای شخص متخلف تمام

شود از وقوع آن جلوگیری نمود و در صورت وقوع باید مرتکب را مجازات نمود به گونه‌ای که برای دیگران درس عبرت شود».

در سال ۱۹۵۷ م، یعنی زمانی که گزارش ولفن دن Wolfenden Report خواستار جرم تلقی نکردن همجنس‌گرایی شد به این دلیل که قانون نباید خود را درگیر چنین مباحث غیر اخلاقی کند این بحث مجدداً در قانون انگلستان مطرح گردید. لرد پاتریک دولین Lord Patrick Devlin در سخنرانی خود به نام "اعمال اخلاقیات"، در آکادمی بریتانیا در سال ۱۹۵۹ م استدلال کرد که همجنس‌گرایی و فحشاء اعمال غیر اخلاقی هستند و باید جزو تخلفات کیفری باقی بمانند. در سال‌های اخیر بحث‌ها بر روی مسائل دیگری تمرکز یافته مثلاً این که آیا هرزه نگاری یا استعمال حشیش باید جرم تلقی شود یا خیر. اصل آسیب می‌گوید که تا زمانی که به دیگران آسیبی وارد نیاید نباید برای اینگونه فعالیت‌ها هیچگونه محدودیتی قائل شد حتی اگر اکثریت مردم آن را عملی غیر اخلاقی بدانند. اینها مثال‌هایی از این هستند که چگونه مباحث امروزی درباره آزادی در گفتمان‌های سیاسی و حقوقی کشورهای آزادی‌خواه غربی شکل گرفته‌اند. یک حرکت تاریخی وجود دارد که از "اخلاق زدگی حقوقی" دوری می‌جوید - از جرم تلقی کردن یک عمل بر پایه رجحان‌های اخلاقی یا مذهبی دوری می‌گزیند. این، حرکتی است که در جهت بسط و گسترش آزادی فردی برای انتخاب گزینه‌های اخلاقی است بدون آن که دولت در آن دخالت کند. بنابراین دیدگاه معاصر در پیشرفته‌ترین دموکراسی‌ها با تحمیل اخلاقیات توسط دولت مخالف است بلکه این خود فرد است که جدا از دیگران دارای اختیار است.

با توجه به تجربه تاریخی که اروپایی‌ها از کلیسای مسیحی و اغلب تحمیل ظالمانه ارزش‌های مذهبی ارتجاعی دارند می‌توان درک کرد که نحوه تفکر خردگرایانه و آزادی‌خواهانه جذائیت خواهد داشت. میل به جدا ساختن کلیسا از دولت - به منظور تشخیص عقلانی آسیب اجتماعی از تحمیل مستبدانه یک سری ارزش‌های خاص مذهبی - از مهم‌ترین ارزش‌های دموکراتیک برای تعریف مدرنیته بود. مسلماً وقتی ما می‌بینیم که چگونه ولایت فقیه در ایران رده‌هایی از مجرمین را تعریف می‌کند از قبیل مرتد، محارب، منافق، وامثال آن - جرائمی که بر پایه اعتقادات مذهبی بوده و مجازات اعدام به همراه دارد - ما را به یاد مسیحیت قرون وسطایی می‌اندازد. هنگامی که ملاحظه می‌کنیم که بر طبق اصل ۱۳ قانون اساسی ایران، فقط آن دسته از اقلیت‌های مذهبی که توسط علما به عنوان "اهل کتاب" شناخته شده‌اند، از حقوق برخوردار هستند و از بهائیان در قانون

به عنوان "فرقه ضالّه" نام برده می‌شود که در انجام امور مذهبی خود آزاد نیستند ما را به یاد روحانیون مذهبی در اروپای قرون وسطی می‌اندازد که عقایدی را که مورد قبول ایشان نبود جرم تلقی می‌کردند. ما را به یاد سوء استفاده از قدرت می‌اندازد که در اثر احترام نگذاشتن به آزادی وجدان و تحمیل یک عده عقاید مذهبی خاص به شهروندان یک کشور حاصل می‌شود. اما نقش مناسب ارزش‌های معنوی و روحانی در ساختن یک جامعه عادل چیست؟ پس تلاش عمیق‌تر برای رسیدن به شأن و مقام انسان ورای مفاهیم محدود سیاسی و حقوقی در باره آزادی چه می‌شود؟

حضرت عبدالباها در طی سفر خود به لندن در سال ۱۹۱۱ م، ارزش‌های مدرن آزادی‌خواهی غرب را مورد ستایش قرار دادند. ایشان در نطق مبارک خود در تاریخ ۲۲ سپتامبر همان سال بیانی به این مضمون فرمودند که: شعاع آزادی، شعاع ساطع از غرب است و مقصد حکومت، تلاش برای حقیقت و عدالت در ممالک غربی است. اما بلافاصله می‌فرمایند: اما همیشه انوار روحانیت از شرق ساطع شده است. ایشان اظهار تأسف می‌فرمایند که: در این عصر که این اشعه ساطعه، تضعیف گشته، مذهب به یک سلسله آداب و مراسم تبدیل شده و عشق به پروردگار در آن مفقود گشته است.

و مسلماً هنگامی که متفکران غرب نتیجه ادغام دین و حکومت را در ایران می‌بینند به این استدلال خواهند پرداخت که این نمونه‌ای است که نشان می‌دهد چرا دولت باید خود را به محافظت از خود مختار بودن افراد محدود نماید و از گنجاندن مفاهیم اخلاقی و معنوی به فضای سیاست احتراز جوید. بنابراین چگونه باید حضور چنین ارزش‌هایی را در تعریف یک جامعه عادل تعبیر نمائیم؟

حتی متفکران غرب هم ممکن است در این موضوع توافق داشته باشند که مشکل است بتوان تلاشی علیه استبداد را تجسم نمود که به ارزش‌های اخلاقی و معنوی در میان مردم بی‌اعتنا باشد. چگونه می‌توان بدون بیدار نمودن وجدان مردم بدون در نظر گرفتن این حقیقت که محافظت از شأن و مقام انسان مسؤلیت همه شهروندان است به تغییرات سیاسی و تحولات اجتماعی دست یافت به ویژه هنگامی که دولت از حفظ آنها از طریق قوانین و مؤسساتش عاجز و درمانده می‌شود؟ در این ارتباط تغییر را نباید صرفاً به معنای جا به جایی قدرت از یک گروه مستبد به گروهی دیگر تلقی نمود. تغییر باید به معنای واقعی و روند طبیعی، تعبیر گردد به طوری که پندارها و ارزش‌های مردم را در برگیرد. تغییر باید بر حسب خلق یک فرهنگ صورت گیرد که به مردم اجازه می‌دهد به

طور هدفمند با قانون و مؤسّسات ارتباط برقرار کنند تا یک اساس ماندنی و پایدار برای پیشرفت و عدالت به وجود آورند. درچنین وضعیتی به نظر می‌رسد که مفهوم آزادی‌گرائی غربی از آزادی به عنوان یک فضای انحصاری و فردی خودمختار، نسبتاً محدود و بی‌مایه است.

احساس خشم شرافتمندانه علیه بی‌عدالتی - همبستگی با افرادی که تحت جور و ستم بوده‌اند نادیده گرفتن تفاوت‌ها برای رسیدن به هدفی مشترک اینها همه و همه بر پایه همدلی و همدردی قرار دارد بر پایه حس کردن رنج دیگران استوار است. برای نیل به تغییرات پایدار باید اخلاقیات را در گفتمان‌های عمومی گنجانند برای دستیابی به یک ارتباط عاطفی عمیق با ستم‌دیدگان، نه فقط از جانب یک شهروند نوعی که ممکن است شاهد وقایع باشد بلکه حتی از جانب نفس ستمگران. یک تلاش هدفمند باید مقصدش شناسایی و احیای شأن و منزلت انسانی همگان باشد. علی‌الخصوص یک تغییر هدفمند نمی‌تواند به خشونت، با خشونت بیشتری پاسخ دهد. ما بارها و بارها شاهد این وضعیّت بوده‌ایم که ستم‌دیدگان امروز ستمگران فردا می‌شوند. انتقال قدرت به طور صرف منتج به عدالت نمی‌شود.

در واقع آنچه که ما باید در آشتی میان عدم مداخله در امور سیاسی حزبی و تعهد قلبی نسبت به تلاش برای دستیابی به عدالت بفهمیم درک عمیقاً متفاوتی است که ما به عنوان بهائی از قدرت داریم. پیام اخیریت العدل اعظم به بهائیان ایران، مورّخ ۲ مارس ۲۰۱۳ م، در این مورد می‌فرماید: «بدهی است که قدرت به معنای وسیله‌ای برای سلطه‌جویی و گرایش‌های ملازم آن مانند رقابت، مجادله، تفرقه‌جوئی و تفوق‌طلبی باید کنار گذاشته شود». البتّه دولت باید اعمال قدرت کند. همان‌طور که در این پیام ملاحظه می‌فرمائید: «البته این بدان معنی نیست که کارکرد قدرت انکار شود زیرا حتی در مواردی که نهادهای اجتماع مأموریت و اختیارات خود را با رأی مردم کسب می‌کنند قدرت در اعمال حاکمیت و مرجعیّت مدخلیت دارد. اما فرایندهای سیاسی مانند سایر فرایندهای زندگی نباید از تأثیر قوای روح بشری از جمله قدرت وحدت و یگانگی، قدرت عشق و محبّت، قدرت خدمت‌خاضعانه، و قدرت اعمال خالصانه بی‌بهره بماند». بنابراین ما باید مفهوم دیگری از قدرت ارائه دهیم سخنی متفاوت با آنچه که اکنون در فضای سیاسی موجود است. پیام معهد اعلی به ما توضیح می‌دهند که: «شکوف نمودن، تشویق کردن، جهت بخشیدن، هدایت کردن و قادر ساختن از جمله واژه‌هایی هستند که با این مفهوم از قدرت بستگی دارند. اما قدرت، عنصری محدود نیست که باید ضبط و تصرف شود و مجدّانه محافظت گردد.

قدرت، در اصل، قابلیت است نامحدود برای ایجاد تقلیب و تحوّل که در تمامیت نوع انسان جای دارد».

چالشی که امروز در برابر ما قرار دارد این است که هم از گرفتار شدن در سیاست‌های تفرقه انگیز احتراز جوئیم و هم در عین حال در زمانی که ملت ما شدیداً به بینشی نو برای آینده‌ای بهتر نیاز دارد از بی‌تفاوتی و جزم اندیشی بر حذر باشیم. در این ارتباط خوب است که از برخی از نمونه‌های معاصر رهبری شرافتمندانه بیاموزیم تا بهتر درک کنیم که چگونه ارزش‌های معنوی می‌توانند تحوّل‌ات تاریخی و انتقال قدرت سیاسی و نظام‌ها را رقم بزنند. البته یکی از نمونه‌های بارز، زندگی نلسون ماندلا Nelson Mandela می‌باشد که درگذشت او بار دیگر قدرت شرافت اخلاقی و منزلت انسانی را در مواجهه با ستم و بیداد به دنیا یادآوری کرد. واقعاً این مطلب قابل توجه است که پس از گذراندن ۲۷ سال در زندان که در طی آن وی مورد تحقیر و آزار و اذیت قرار گرفت ماندلا مطلب ذیل را در روزهای واپسین رژیم آپارتاید Apartheid در افریقای جنوبی و در حدود زمانی که وی بالاخره از زندان آزاد می‌شد اظهار داشت. او نوشت که: «همانطور که من از در عبور کردم و به طرف دروازه‌ای رفتم که مرا به سوی آزادی رهنمون می‌شد، من می‌دانستم که اگر ناخشنودی و نفرتم را پشت سر نگذارم هنوز هم در زندان خواهم بود». این، مفهوم فوق‌العاده‌ای از آزادی است و همان مفهومی است که برای گفتمان تغییر در ایران معاصر، نتایج عظیمی در بر خواهد داشت. برخی از مثال‌ها به ما کمک می‌کنند که بهتر بفهمیم چگونه می‌توان شکاف میان اصول متعالی روحانی و واقعیت پیچیده تحوّل‌ات سیاسی و اجتماعی را پر کرد. آنها به ما کمک می‌کنند بفهمیم که نمونه‌های اخلاقی چه تأثیر فوق‌العاده‌ای در به ارمغان آوردن آینده‌ای بهتر برای جامعه خواهد داشت.

ماندلا در ادامه توضیح می‌دهد درک او از آزاد سازی چیست. او نوشت که: «در طی این سال‌های طولانی و تنها [در زندان] بود که عطش من برای آزادی مردم تبدیل به عطشی برای آزادی تمام انسان‌ها شد سفید و سیاه. من به خوبی می‌دانستم که بی‌شک به همان اندازه که ستم‌دیده باید آزاد شود، ستمگر هم باید آزاد گردد». اما مقصود وی از این که علاوه بر ستم‌دیده ستمگر نیز باید آزاد شود، چیست؟ وی توضیح می‌دهد: «شخصی که آزادی انسانی دیگر را از او می‌گیرد خود نیز اسیر تنفر است، وی در پس میله‌های قفس تعصّب و باریک بینی محبوس مانده. اگر من آزادی انسانی دیگر را بگیرم خود حقیقتاً آزاد نیستم، درست به همان اندازه که وقتی فرد

دیگری آزادی مرا می‌گیرد خود را گرفتار می‌یابم. هم شخص ستم‌دیده و هم شخص ستمگر هر دو انسانیت خود را از دست داده‌اند».

در این گفتار درک عمیق‌تری از آزادی و آزاد سازی وجود دارد. این درکی است که بر مبنای انسانیت متعالی استوار شده تا بر اساس نفرت، انتقام‌جویی، و خشونت. این مفهوم بسیار عمیق‌تر از هر ایدئولوژی انقلابی است زیرا که درباره قلب و روح بشر است تا این که صرفاً درباره وضعیت حقوقی و سیاسی باشد. این، آگاهی و وجدان بیداری است که نهایتاً سبب ابقاء نهادهای عادل و پیشرو می‌گردد. من به خاطر می‌آورم هنگامی که در دهه ۱۹۸۰ م دانشجوی دانشگاه بودم نلسون ماندلا برای آن دسته از ما که فعال حقوق بشر بودند یک بت بود. اعتراضات جهانی علیه تبعیض نژادی به نشان و سمبل یک قیام جهانی مُبدّل شد که توجه مردم سراسر جهان را به خود معطوف داشت. من به عنوان یک بهائی با این موضوع دست و پنجه نرم می‌کردم که از دیدگاه روحانی و معنوی عمیق‌تر رویکرد من به این هدف مسلماً شرافتمندانه، چگونه باید باشد. در سال ۱۹۸۵ م بود که بیت العدل اعظم الهی بیانیه تاریخی خود را در مورد صلح منتشر فرمودند. معهد اعلی در مورد نژاد پرستی، مطالب زیر را بیان می‌فرمایند: «از جمله آن که نژاد پرستی که یکی از مهلک‌ترین و ریشه‌دارترین مفسد و شرور است سدّ محکمی در راه صلح به شمار می‌آید و حیثیت و اصالت انسان را زیر پا می‌گذارد و به هیچ بهانه و عنوانی نمی‌توان موجّهش دانست. نژادپرستی ظهور استعداد های بیکران قربانیانش را معوق و عاطل می‌سازد و مروجینش را به فساد و تبه‌کاری می‌کشاند و ترقیات بشری را متوقف می‌دارد. اگر بخواهیم بر این مشکل فائق آییم باید سعی کنیم تا تمام کشورها اصل وحدت عالم انسانی را که مستظهر به اقدامات مناسب حقوقی و تدابیر اجرائی است قبول کنند».

ما اغلب درباره "وحدت نوع بشر" سخن می‌گوئیم اما به کار گرفتن آن را در عمل در تلاش‌هایی که برای دستیابی به عدالت می‌شود درک نمی‌کنیم. این اعتقاد مهمّ در میان بهائیان، در اصل بدین معناست که ما نمی‌توانیم در برابر بی‌عدالتی بی‌تفاوت باشیم. اما این همچنین به این معنی است که آزادسازی به معنای آن انسانیتی است که همگی با هم در آن شریک هستیم و این شامل فرد قربانی و شخصی که مرتکب بی‌عدالتی گردیده نیز می‌شود.

آنچه که درکش حائز اهمیت می‌باشد این نکته هست که چنین ظلم و ستمی فرد ستمگر را هم از انسانیت خود محروم می‌سازد. هنگامی که یک مسلمان معتقد را بر این باور می‌دارند که

در صورت شکنجه یا قتل یک فرد بهائی پاداش دریافت خواهد کرد وی در حقیقت شخص خود و توان‌های بالقوه خود را هم به عنوان یک انسان، فاسد و تخریب می‌کند. همانطور که یکی دیگر از رهبران شریف عصر ما، ماهاتما گاندی Mahatma Gandhi گفته است: «آدم جبون قدرت عشق ورزیدن ندارد. دوست داشتن امتیاز ویژه‌ای است که به افراد شجاع تعلق دارد». به عبارت دیگر تنفر و خشونت علامت قدرت و شجاعت نیست. کاملاً بالعکس علامت ضعف و ترس می‌باشد. مردی که همسر و فرزندانش را می‌زند قوی نیست او ضعیفاً را رنج می‌دهد تا خود احساس برتری نماید. درست به همانگونه هم طرز فکری که بر پایه تنفر نسبت به نژاد، قومیت، یا مذهب دیگر استوار شده باشد، یا دولتی که از طریق شکنجه و ایجاد وحشت حکومت می‌کند نشانه ضعف و جبن است. و آنهایی هم که ابزار اعمال ستم هستند چه شکنجه‌گر درون زندان و یا گروهی که شستشوی مغزی داده شده‌اند که با مشت‌های گره زده فریاد مرگ بر این و آن برآورند خود را از انسانیت خود محروم می‌کنند، خود را از قوا و نیروهائی که در آنها به ودیعه گذاشته شده محروم می‌کنند.

به همین دلیل است که آزاد سازی بهائیان آزاد سازی ایران نیز هست. یک هویت ملی ایرانی که با تعصب و تبعیض شکل گیرد نشان آن است که همه ما به گفته ماندلا در "زندان تنفر" به سر می‌بریم. بنابراین ما باید ورای مفاهیم محدود سیاسی و حقوقی آزادی بنگریم تا بتوانیم درک کنیم که آنچه که امروز ایران نیازمند آن است بسیار بیش از انتقال قدرت از یک گروه به گروه دیگر و یا حتی تأسیس قوانین و نهادهای دموکراتیک بر روی کاغذ باشد. آنچه که خطر از دست دادن آن می‌رود تلاش برای یک روح ملی، برای تعریفی است که ما باید از خود به عنوان یک ملت داشته باشیم مطالبه آنچه که سهم ما از بشریت است می‌باشد که بدون آنها هرگز قادر نخواهیم بود تمدن درخشانی بسازیم که بتواند ملت ما را از یک ملت منفور و مطرود به یکی از ملل پیشرو مبدل سازد. در این ارتباط، کوشش‌های بهائیان ایران که با استقامت و فداکاری انجام می‌شود نمونه‌ای است که قدرت مبارزه با ظلم و ستم را بدون آن که مانند ستمگر بشوند به ما نشان می‌دهد، و نیز این که خشونت نمی‌تواند در برابر روح انسان پیروز شود. این همان مفهوم ژرف آزادی است که به ایرانی عادل و کامروا در آینده منتهی خواهد شد. این همان بیان ارزش‌های اخلاقی و روحانی در محیط سیاسی است. بگذارید به پیام بیت العدل اعظم الهی مورخ ۲۷ اوت ۲۰۱۳ م که درباره قتل عطاءالله رضوانی است بپردازیم. چگونه باید به این خشونت پاسخ گفت؟ در این نامه اظهار

می‌دارند: «این عمل شنیع قلب هر انسانی را مشحون از تأسّف و تحسّر می‌نماید و موازین بشری، بدون شک، آمرین و عاملین آن را محکوم می‌کند». در این نامه سپس ادامه می‌دهند که: «البته واقفیم که اکثریت ایرانیان عزیز این عمل فجیع را تقبیح می‌کنند، از ظلم و ستم بیزارند و انزجار خود را نسبت به هر نوع تفرقه‌افکنی اعلان می‌دارند». در این نامه در پایان نتیجه می‌گیرند که: «زندگانی پرافتخار آن فقید سعید نمودار دیگری از این حقیقت است که بهائیان ایران در راه تحقّق اهداف بشردوستانه، بینش معنوی خود را همواره مدّ نظر دارند از ظلم و شقاوت نمی‌هراسند، تضییقات حاصله از جهل و نادانی را با استقامت سازنده می‌پذیرند و با صبر و شکیبائی از طرق قانونی به احقاق حقوق خود می‌پردازند».

همچنین نمونه "استقامت سازنده" را در مواجهه با ظلم که یاران [ایران] از خود نشان داده‌اند در نظر بگیرید. پاسخ آنها به شش سال حبس غیرعادلانه که به علّت اعتقادات مذهبی‌شان می‌باشد چیست؟ ایشان در نامه مورّخ ۱۷ دسامبر ۲۰۱۳ م خود به آقای روحانی، رئیس جمهور، در ارتباط با منشور پیشنهادی حقوق شهروندی نگاشته‌اند آرزوی خود را برای خدمت به میهن‌شان و مشارکت در پیشرفت آن اظهار می‌کنند. و در صحبت درباره آزادی - نه تنها درباره آزادی خود به عنوان زندانی، بلکه در مورد همه ایرانیان - تأکید می‌کنند که: یگانگی و برابری و آزادی تمام مردم صرفاً ساختاری مدنی و قانونی محسوب نمی‌گردد بلکه اصلی است روحانی که منبع و سرچشمه‌اش آفریننده یکتائی است که تمامی نوع بشر را از تراب واحد خلق فرموده. مسلماً این سیاست حزبی نیست. اما کلمات آنان از چه قدرت خارق‌العاده‌ای برخوردار است. شجاعت آنان چه اهمیّت فراگیری در شکل دادن به یک محیط عمومی جدیدالظهور در ایران آینده دارد، جایی که هر شهروند نقشی برای ایفا کردن خواهد داشت. آنها به عنوان زندانی با چنان شرافتی سخن می‌گویند که آنهایی را که تصمیم به زندانی کردن ایشان گرفتند را فراری می‌دهد. آنها به عنوان زندانی با اعتماد به نفس درباره آزادی ژرف‌تری سخن می‌گویند که آزار دهندگان آنها مسلماً فاقد آنها هستند. به بیان ساده، به نظر می‌رسد که یاران حقیقتاً آزادند در حالی که سرکوب‌گران ایشان هستند که در بندند. و ما شکّ چندانی نداریم که چه کسی برنده نهائی مبارزه‌ای است که در آن پیروزی، غلبه شرافت انسانی بر خشونت است.

در پایان، بهترین عبارتی که می‌توانم بیان کنم، عبارتی از حضرت عبدالبهاء است که می‌فرماید: «آزادی مربوط به جسم و محلّ نیست بلکه آزادی عبارت از حالت و کیفیّت

مخصوصی است». در تاریخ ۱۱ آوریل ۱۹۱۲ م هنگامی که کشتی اس. اس. سدریک از کنار مجسمه آزادی در بندر نیویورک عبور می‌کرد هیکل مبارک دست‌های خود را به آسمان بلند نموده و به این مظهر رهائی و آزادی نگاه کرده و فرمودند: «پس از طیّ چهل سال سجن و زندان می‌توانم به شما بگویم که آزادی مربوط به جسم و محلّ نیست بلکه آزادی عبارت از حالت و کیفیت مخصوصی است ... خلاصی از سجن نفس، آزادی است».

اینها عباراتی است که همانطور که ما در راه آزاد سازی ملت خود در ایران از زندان تنقّر و خشونت‌ی که آن را از آن قوّه عظیمه‌ای که با اوست محروم نموده، گام بر می‌داریم، می‌توانیم درباره آن تعمق کنیم. اینها کلماتی است که به تدریج که در می‌یابیم قدرت ستمگران توهمی بیش نیست و هرگز نمی‌تواند بر قدرت روح انسانی غلبه نماید، می‌توانیم درباره آن بیاندیشیم.